

## ما آدمک‌های بی‌اعتنا



يك «ولش كن» مي‌گويم و كار، تمام. حتي اگر كسي جلويمان از گرسنگي ضجه بزند، حتي اگر خانواده‌اي بي‌سرپناه جايي نزديك محل زندگي‌مان از سرما بلرزد، حتي اگر آدمي بدحال كف خيابان بيفتد و رعشه بگيرد يا مثل همين اواخر اگر كسي براي نجات يافتن از دست يك قاتل چند ساعتی التماس كند و اشك بريزد.

جام جم آنلاين: يك #171;ولش كن» مي‌گويم و كار، تمام. حتي اگر كسي جلويمان از گرسنگي ضجه بزند، حتي اگر خانواده‌اي بي‌سرپناه جايي نزديك محل زندگي‌مان از سرما بلرزد، حتي اگر آدمي بدحال كف خيابان بيفتد و رعشه بگيرد يا مثل همين اواخر اگر كسي براي نجات يافتن از دست يك قاتل چند ساعتی التماس كند و اشك بريزد.

در همه اين حالت‌ها ما فقط نگاه مي‌كنيم، ما درست مثل آدمک‌های بی‌اعتنایی می‌شویم که وجدانشان مسخ شده. ما کوه‌هایی از یخ می‌شویم که به هیچ چیز جز خودش فکر نمی‌کند. آخر هیچ کدام از ما دنبال دردسر نمی‌گردیم.

ما فکر مي‌كنيم اگر به كسي كمك كنيم شرش دامن‌مان را مي‌گيرد حتي اگر اين آدم در نهايت ناتواني از سرناچاري فقط به دست‌هاي ما چشم دوخته باشد. بعضي‌ها مي‌گويند وجدان جمعي جامعه از بين رفته، بعضي‌ها معتقدند ما آدم‌ها از ارزش‌هاي انساني و اخلاقي فاصله گرفته‌ايم، اما برخي مي‌گويند ما مردم به مرور انگيزه كمك كردن به هم‌نوع را از دست داده‌ايم. شايد همه اين حرف‌ها درست باشد، شايد گرفتاري‌هاي اجتماعي و اقتصادي كه خيلي‌هايمان را؟ از؟ زندگي دلزده کرده ما را به اين حد رسانده است، شايد ديدن هر روزه مشكلات وجدان ما را بي‌حس کرده است، شايد دغدغه‌هاي زندگي شخصي‌مان به حدي رسیده که دیگر چشمان دیگران را نمی‌بيند، اما آیا اگر روزي خودمان آن فردي بوديم که به كمك احتياج داشتيم، گرفتاري و مشغله مردمي که به ما نگاه مي‌کنند اما بی‌اعتنا از کنارمان می‌گذرند را می‌پذیریم؟

بی‌انگیزگی، بی‌حسی و کم‌رنگ شدن وجدان

انجام هر كاري انگيزه مي‌خواهد، يعني تا نيرويي از درون در ما براي انجام يك كار فشار نياورد دست به كاري نخواهيم زد. پس انسان دوستي هم‌انگيزه مي‌خواهد انگيزه‌اي مثل مورد تحسین قرار گرفتن يا رسيدن به آرامش دروني بابت انجام يك كار خير، اما امروز خيلي از ما اين گونه فكر نمي‌كنيم چون به باور ما آرامش چيزي جز داشتن محيط خانوادگي آرام بدون دغدغه‌هاي فكري نيست، پس چه اهميتي دارد اگر بيرون از خانه ما اتفاقات بدی براي ديگران بيفتد. اين اوج بی‌اعتنایی نسبت به آدم‌های اطراف است؛ همان‌هایی که هر روز از کنارشان عبور می‌کنیم و نمی‌دانیم یا نمی‌خواهیم بدانیم در دنياي شخصي‌شان چه حوادثي در حال وقوع است. دكتور غلامرضا عليزاده مي‌گويد اين حالت همان بي‌حسي اجتماعي است كه تکرار حوادث ناگوار پيرامون ما آن را تشديد مي‌کند. او به خبرگزارى مهر توضيح مي‌دهد كه دامنه حوادث تلخ در جامعه به حدي گسترده شده كه آدم‌ها حساسيت‌شان را نسبت به اين حوادث از دست داده‌اند و دچار بي‌حسي و كم‌حسي اجتماعي شده‌اند؛ به طوري كه فرد وقتي مي‌بيند هم‌نوع خود دچار مشكل شده بي‌اعتنا از کنارش مي‌گذرد و جنبه‌هاي اخلاقي، انساني و اعتقادي را فراموش مي‌کند. از بين رفتن وجدان عمومي تعبيری است كه نصرالله ترابي، عضو كميسيون اجتماعي مجلس شوراي اسلامي ترجيح مي‌دهد به جاي واژه بي‌حسي اجتماعي از آن استفاده كند. او نيز به خبرگزارى مهر مي‌گويد بايد بررسي شود كه چرا مردم در حوادث مختلف فقط تماشاچي هستند و حتي در حادثه‌اي مثل جنايت سعادت‌آباد، نيروهاي امدادي و پليس نيز ترجيح مي‌دهند عجله به خرج ندهند، هرچند به نظر مي‌رسد علت اصلي بي‌اعتنایی مردم از بين رفتن وجدان عمومي است.

آیا همه تقصیرها به گردن خشونت است؟

جامعه‌شناسان و آسيب‌شناسان اجتماعي وقتي از بي‌اعتنایی مردم نسبت به هم حرف مي‌زنند گريزي نيز به رواج خشونت در جامعه مي‌زنند تا نتيجه بگيرند. بخشي از بي‌اعتنایی‌هاي مردم نسبت به هم‌نوعان حتي وقتي در بدترين شرايط قرار گرفته‌اند، ناشي از گسترش پديده خشونت است. دكتور عليزاده جامعه‌شناسي است كه به تکرار خشونت و نقش آن در بی‌اعتنایی مردم نسبت به يكدیگر باور دارد. او توضيح مي‌دهد كه بخش زيادي از خشونت‌ها از پديده مهاجرت ناشي مي‌شود، يعني وقتي مهاجران درگير با انواع كمبودها و فشارها، قدرت انطباق با شرايط زندگي در شهرهاي بزرگ را ندارند و براي خالي كردن اعتراض‌ها و نارضايتي‌هايشان به خشونتي روي مي‌آورند كه در فرهنگ آنها نه‌تنها نكوهيده نيست بلكه امري مردانه، طبيعي و قابل تشويق نيز است.

شايد حرف‌هايي كه اين جامعه‌شناس مي‌زند واقعا گروه زيادي از مردم طالب خشونت را شامل شود؛ همان‌هایی که فکر می‌کنند استفاده از رفتارهاي خشونت‌آمیز، ميانبر خوبي براي رسيدن به خواسته‌ها و راهي مناسب براي زهر چشم گرفتن از مردم ضعيف است. پس تکلیف آدم‌های خشن مشخص است، اما ارتباط این خشونت‌ها با بی‌تفاوتی مردم نسبت به حوادث اطرافشان بسیار جالب

است چون آن گونه که دکتر عزیزاده توضیح می‌دهد تکرار خشونت‌ها، هیبت آنها را در نظر مردم می‌ریزد و بتدریج آن را از مساله‌ای زجرآور به حوادثی بی‌اهمیت یا حوادثی که فقط ارزش نگاه کردن دارد، تبدیل می‌کند.

این همان چیزی است که قاضی عرفان، رئیس شعبه 22 دیوان عدالت اداری و قاضی ویژه قتل چندی پیش در گفت‌وگو با [#171جام‌جم&raquo](#); به آن اشاره کرد. او البته معتقد است: نباید بگویم جنایت‌های بزرگ و کوچک برای مردم عادی شده‌اند، چون تحلیل درست این است که بگویم مردم دیگر از وقوع چنین حوادثی دچار حیرت نمی‌شوند. عرفان بر این باور است که حتی قبح آنها نیز نریخته است، اما تکرارشان موجب شده تا بار روانی و احساسی آن هم از نظر مرتکبان و هم از نظر نظاره‌گران کم‌رنگ شود و از بین برود. دکتر علی نجفی توانا از جرم‌شناسان کشور نیز تحلیلی مشابه دارد و معتقد است مردم نسبت به اتفاقات پیرامونشان نه کاملاً بی‌تفاوت، بلکه تا حد زیادی حساسیتشان را از دست داده‌اند. آن گونه که او می‌گوید بیشتر مردم به وضعیت‌ی دچار شده‌اند که چون می‌دانند به محض خارج شدن از خانه یا محل کار یکی از مصادیق جرم یا نابسامانی اجتماعی را خواهند دید، دیگر مثل گذشته نسبت به آنها حساسیت به خرج نمی‌دهند، چون می‌دانند این مسائل تمامی ندارند و هر روز تکرار خواهند شد. حرف این جرم‌شناس تا حد زیادی درست است، چون تجربه تک‌تک ما شهروندان ثابت می‌کند اگر روزی دلمان به حال یک آدم گرفتار سوخته و به هر ترتیب ممکن به او کمک کرده‌ایم پیش از آن که به خاطر کار خیرمان نفس راحتی بکشیم دوباره فردی شبیه او سر راهمان قرار گرفته و حتی ما را به شک انداخته که آیا این آدم‌ها واقعا گرفتارند؟

رواج دروغ، ترویج بی‌اعتنایی

شاید مشکل همین جا باشد، چون حالا مدت‌هاست که دیگر نمی‌شود نیازمند واقعی را از نیازمند قلبی تشخیص داد. این آدم بظاهر نیازمند می‌تواند کسی باشد که درخواست کمک مالی می‌کند یا کسی که فقط برای چند ساعت سرپناه می‌خواهد یا حتی کسانی که بظاهر مشغول زد و خوردند، اما در واقع برای نیتی دیگر با هم تباری کرده‌اند. حتماً برای خیلی‌ها پیش آمده که با صحنه یک درگیری روبه‌رو شده‌اند و دو طرف دعوا همدیگر را تا حد مرگ زده‌اند، اما وقتی برای جدا کردن آنها از هم پاپیش گذاشته‌اند و با خوشحالی میان آنها صلح برقرار کرده‌اند، بعد از چند دقیقه فهمیده‌اند که این جنگ زرگری فقط برای خالی کردن جیب آنها بوده است. پس کسی که یک بار صابون چنین جماعتی به تنش خورده اگر تا آخر عمرش دعوای خطرناک‌تری نیز ببیند ترجیح می‌دهد خودش را گرفتار نکند و حتی تماشاچی هم نباشد. وضعیت شهروندانی که از سر دلسوزی و نوع‌دوستی به برخی نیازمندان کمک مالی کرده‌اند و بعد از مدتی فهمیده‌اند که آنها شیدانی حرفه‌ای بوده‌اند نیز همین گونه است. همین چند روز پیش بود که روزنامه‌ها نوشتند مرد میانسالی که دلش به حال جوانی معتاد و بی‌سرپناه سوخته و او را برای یک شب به خانه‌اش راه داده بود، در میانه شب با ضربات چاقوی جوان که برای تهیه مواد مخدرش قصد دزدی از مرد را داشت، کشته شده است. خب کسی که چنین ترحمی کرده است حتماً مورد عبرت دیگران قرار می‌گیرد و همه کسانی که داستان‌شان را شنیده‌اند دیگر اشتباه او را تکرار نمی‌کنند. پس می‌شود بخشی از بی‌اعتنایی مردم نسبت به هم را به گردن دروغ‌های رایج در جامعه انداخت، همان فریب‌هایی که کم‌کم مهربان‌ترین و احساسی‌ترین مردم را نیز به مرحله بی‌تفاوتی رسانده است. البته در این میان نباید از گرفتاری‌های اداری برای مردمانی که با نیت خیر به کمک دیگران می‌شتابند غافل شد، چون بویژه حوادث رانندگی و سرنوشت کسانی که به مصدومان این حوادث کمک کرده‌اند بخوبی نشان می‌دهد اگر آنها بی‌اعتنا از کنار صحنه می‌گذشتند هرگز به دردسر نمی‌افتادند. این موضوعات همه به این نکته اشاره دارند که در جامعه ما هزینه کمک کردن به دیگران بالاست، یعنی اگر نسبت به مردم اطرافت بی‌اعتنا باشی کم‌خطرترین گزینه را انتخاب کرده‌ای و در بدترین حالت تنها باید با وجدانت کنار بیایی.

البته این بحث‌ها هرگز به معنی دست کشیدن از کمک به دیگران یا رسیدن به مرحله بی‌اعتنایی نسبت به هموعان نیست، اما زنگ خطری است برای آنها که هنوز دلشان برای کمک کردن به دیگران می‌تپد و نمی‌دانند کمک کردن به هموعان در جامعه‌ای پیچیده و هزار رنگ، ابتدا نیازمند شناسایی دقیق و پس از آن اقدام بموقع است.

مریم خباز / گروه جامعه